



تقریرات درس خارج فقه

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرس طباطبایی یزدی (دامت برکاته)

سال تحصیلی ۹۲-۱۳۹۱

جلسه پنجاه و چهارم؛ یکشنبه ۱۳۹۱/۱۱/۱۵

- موثقه‌ی اسماعیل بن الفضل الهاشمی:

وَ [مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ] عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ وَعَنْ حُمَيْدِ بْنِ زِيَادٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ جَمِيعاً عَنْ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ إِسْمَاعِيلِ بْنِ الْفَضْلِ الْهَاشِمِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي الرَّجُلِ يَتَقَبَّلُ بِجَزِيَّةِ رُءُوسِ الرِّجَالِ وَبِخَرَاجِ النَّخْلِ وَالْأَجَامِ وَالطَّيْرِ وَهُوَ لَا يَدْرِي لَعَلَّهُ لَا يَكُونُ مِنْ هَذَا شَيْءٍ أَبَدًا أَوْ يَكُونُ أَيْ يَشْتَرِيهِ وَفِي أَيِّ زَمَانٍ يَشْتَرِيهِ وَتَقَبَّلُ مِنْهُ؟ قَالَ: إِذَا عَلِمْتَ أَنَّ مِنْ ذَلِكَ شَيْئاً وَاحِداً أَنَّهُ قَدْ أَذْرَكَ فَاشْتَرِهِ وَتَقَبَّلْ بِهِ.

وَ رَوَاهُ الصَّدُوقُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبَانَ نَحْوَهُ إِلَّا أَنَّهُ قَالَ: بِخَرَاجِ الرِّجَالِ وَجَزِيَّةِ رُءُوسِهِمْ وَخَرَاجِ النَّخْلِ وَالشَّجَرِ وَالْأَجَامِ وَالْمَصَائِدِ وَالسَّمَكِ وَالطَّيْرِ.

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ مِثْلَهُ.^۱

این روایت را جناب کلینی رحمته الله در کافی، شیخ صدوق رحمته الله در من لا یحضره الفقیه و شیخ طوسی رحمته الله در تهذیب نقل کرده‌اند. کلینی با دو شاخه تا ابان بن عثمان نقل می‌کند که شاخه‌ی اول به خاطر عبدالله بن محمد که برادر احمد بن محمد بن عیسی است و توثیق ندارد، ناتمام است و شاخه‌ی دوم هم چون الحسن بن محمد بن سماعه از غیر واحد نقل می‌کند، نمی‌توانیم چندان به آن اعتماد کنیم.

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۷، کتاب التجارة، ابواب عقد البیع و شروطه، باب ۱۲، ح ۴، ص ۳۵۵؛ کافی، ج ۵، ص ۱۹۵؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۳،

ص ۲۲۴ و تهذیب الاحکام، ج ۷، ص ۱۲۴.

ولی شیخ صدوق رحمته الله این روایت را با سند صحیح خود از ابان بن عثمان نقل می‌کند؛ زیرا در مشیخه‌ی من لا یحضره الفقیه می‌فرماید:

و ما کان فیہ عن أبان بن عثمان فقد رویته عن محمد بن الحسن - رضی الله عنه -
عن محمد بن الحسن الصفار، عن یعقوب بن یزید؛ و آیوب بن نوح؛ و إبراهیم بن
هاشم و محمد بن عبد الجبار کلهم عن محمد بن أبی عمیر؛ و صفوان بن یحیی، عن
أبان بن عثمان الأحمر.^۱

و اسماعیل بن فضل الهاشمی هم ثقہ است، پس سند جناب صدوق رحمته الله تمام و روایت قابل اعتماد می‌باشد، هر چند اختلاف اندکی در متن وجود دارد که در ما نحن فیہ تأثیری ندارد.

سند شیخ طوسی رحمته الله هم چون مانند شاخه‌ی دوم سند کلینی رحمته الله است، قابل اعتماد نیست.

به هر حال این روایت از لحاظ سند تمام بوده و موثقه می‌باشد.

اسماعیل بن فضل الهاشمی می‌گوید: از امام صادق رحمته الله سؤال کردم درباره‌ی کسی که عقدی در مورد خراج جزیه‌ی رؤوس و خراج نخل، درخت، آجام^۲، مصیده، ماهی و طیر می‌بندد، در حالی که نمی‌داند چیزی به دست خواهد آورد یا خیر [مثلاً نمی‌داند طیری در شبکه خواهد افتاد یا خیر، یا نخل ثمر خواهد داد یا دچار آفت خواهد شد و ...] آیا آن را بخرد؟ و اگر بخرد باید در چه زمانی بخرد؟ فرمودند: اگر دانستی [حداقل] یکی از آنها به ثمر نشست، آن‌گاه آن را بخر و قباله کن.^۳

قباله در مورد جزیه‌ی رؤوس و جزیه‌ی نخل، شجر، آجام و ... ظاهراً این چنین بوده که با سلطان قرارداد می‌بستند که مثلاً در قبال پرداخت صد هزار دینار در سال به سلطان، خود متکفل دریافت بخشی از جزیه‌ی

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۴۸۴.

۲. لسان العرب، ج ۱۲، ص ۸.

الأجمّة منبت الشجر كالغیضة و هی الآجام. و الأجم: القصر بلغة أهل الحجاز. و فی الحدیث: «حتى توارت بأجام المدينة» أي حُصونها، واحدها أجم، بضمین. ابن سیدة. و الأجمّة الشجر الكثير الملتف، و الجمع أجم و أجم و أجم و آجام و إجام، قال: و قد يجوز أن تكون الآجام و الإجام جمع أجم، و نص اللحیانی علی أن آجاماً جمع أجم. الجوهری: الأجمّة من القصب، و الجمع أجمات و أجم و إجام و آجام و أجم.

۳. المحيط فی اللغة، ج ۷، ص ۲۰۵.

الأجمّة: الغیضة، و الجمیع الآجام و یقال للضفادع: الآجام؛ لأنها تكون فیها و الآجام: قرآن الجبال. و هی القصور أيضاً، الواحد أجم. و عن الأصمعی: الأجم: البیت المربع المسطح.

۳. ترجمه طبق نقل من لا یحضره الفقیه می‌باشد.

کفّار یا خراج اراضی خراجیه شود. علی القاعده سودی هم از این عمل می‌برد و این طور نیست که دقیقاً به همان مقداری که به سلطان می‌دهد، جزیه‌ی رؤوس و خراج اخذ کند، کما هو واضح.

بنابراین این روایت بیان می‌کند که اولاً جایز است کسی برای جمع‌آوری جزیه و خراج به نوعی عامل سلطان (به نحو قباله) شود. ثانیاً اخذ و تصرف در جزیه و خراج به واسطه‌ی معامله‌ی با سلطان جایز است.

- روایت فیض بن المختار:

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ حُمَيْدِ بْنِ زِيَادٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ الْمِثْمِيِّ عَنْ أَبِي نَجِيحٍ الْمِسْمَعِيِّ عَنِ الْفَيْضِ بْنِ الْمُخْتَارِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام جُعِلَتْ فِدَاكَ مَا تَقُولُ فِي أَرْضٍ أَتَقَبَّلُهَا مِنَ السُّلْطَانِ ثُمَّ أُوْجِرُهَا أَكْرَتِي عَلَى أَنْ مَا أَخْرَجَ اللَّهُ مِنْهَا مِنْ شَيْءٍ كَانَ لِي مِنْ ذَلِكَ النُّصْفِ أَوْ الثُّلُثُ بَعْدَ حَقِّ السُّلْطَانِ؟ قَالَ: لَا بَأْسَ بِهِ كَذَلِكَ أَعْمَلُ أَكْرَتِي.

وَ رَوَاهُ الشَّيْخُ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ وَ رَوَاهُ الْكُشِّيُّ فِي كِتَابِ الرَّجَالِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ أَيُّوبَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ التَّمِيمِيِّ وَ عَلِيٍّ بْنِ إِسْمَاعِيلَ جَمِيعاً عَنْ أَبِي نَجِيحٍ.^۲

این روایت را کلینی در کافی، شیخ در تهذیب و کشی در کتاب الرجال نقل کرده و از لحاظ سند به خاطر ابی نجیح المسمعی ناتمام است.

الفيض بن مختار می‌گوید: به امام صادق عليه السلام عرض کردم: فدایتان شوم! در مورد زمینی که با سلطان قباله (معاهده) می‌کنم، سپس آن را به زارعان اجاره^۳ می‌دهم به این صورت که هرچه خداوند از آن زمین محصول داد، نصف یا ثلث آن بعد از پرداخت حق سلطان، سهم من باشد،

۱. لسان العرب، ج ۴، ص ۲۶:

الأُكْرَةُ، بالضم: الحُفْرَةُ فِي الْأَرْضِ يَجْتَمِعُ فِيهَا الْمَاءُ فَيُغْرَفُ صَافِيًا. وَ أَكْرَ يَأْكُرُ أَكْرًا، وَ تَأْكُرُ أَكْرًا: حَفَرَ أَكْرَةً... الْأَكْرَارُ: الزَّرْعُ أَرَادَ بِهِ احْتِقَارَهُ وَ انْتِقَاصَهُ، كَيْفَ مِثْلُهُ يَقْتُلُ مِثْلَهُ وَ فِي الْحَدِيثِ: أَنَّهُ نَهَى عَنِ الْمُؤَاكِرَةِ، يَعْنِي الْمَزَارِعَةَ عَلَى نَصِيبٍ مَعْلُومٍ مِمَّا يُزْرَعُ فِي الْأَرْضِ وَ هِيَ الْمَخَابِرَةُ. وَ يُقَالُ: أَكْرَتُ الْأَرْضَ أَي حَفَرْتُهَا.

۲. وسائل الشيعة، ج ۱۹، کتاب المزارعة و المساقاة، باب ۱۵، ح ۳، ص ۵۲؛ الکافی، ج ۵، ص ۲۶۹؛ تهذیب الاحکام، ج ۷، ص ۱۹۹ و رجال کشی،

ص ۳۵۴.

۳. مراد از اجاره در این روایت به قرینه‌ی عبارت بعد، اجاره بالمعنی الاعم است که شامل مزارعه و مساقات می‌شود. اجاره بالمعنی الخاص

ممکن است این جا اشکال داشته باشد.

چه می‌فرمایید؟ فرمودند: اشکالی ندارد من نیز با کارگران خودم این چنین معامله می‌کنم.

این روایت نیز بیان می‌کند قباله و قرارداد با سلطان در مورد اراضی خراجیه - زمین‌های سلطان همه یا اکثراً اراضی خراجیه بوده است - و عمل طبق قرارداد، علی‌رغم آن‌که سلطان جائز ولایتی بر آن نداشته و فقط امام معصوم علیه السلام یا نائیش بر آن ولایت دارد و محصول آن نیز برای جمیع مسلمین است، جایز می‌باشد، همچنین ایجاد عقد مزارعه یا مساقات در مورد آن زمین با آگره (زارعان) به نحو نصف، ثلث یا ... مانعی ندارد.

بنابراین دلالت این روایت بر جواز معامله با سلطان در مورد اموال خراجیه روشن است و به طریق اولی استفاده می‌شود اگر سلطان به طور مجانی - علی‌فرض استحقاق - داد، اخذ آن مانعی ندارد؛ زیرا آن جایی که با شیعه معامله می‌کند و عوض آن را اخذ می‌کند، آن عوض را در راه ظلمش خرج می‌کند، ولی اگر مجاناً باشد در واقع شیعه آن مال را از دست ظالم درآورده است. پس اگر بالعوض جایز باشد، به طریق اولی مجاناً - علی‌فرض استحقاق - جایز است و اگر کسی در این بیان مناقشه کرد، برای اثبات آن شاید بتوان به روایاتی که حلیت اخذ جوائز سلطان را بیان می‌کند، تمسک کرد. با توجه به این‌که معظم درآمد خلفاء از خراج بوده است و نیز روایاتی که بیان می‌کند حق شما در خراج بیش از این‌هاست که بعضی آن‌ها صحیح است.

پس همان‌طور که مرحوم شیخ رحمته الله فرمودند، اصل حلیت اخذ اموال خراجیه از سلطان، در این روایات مفروغ‌عن‌ها بوده و سؤال، فقط در مورد بعضی خصوصیات آن مانند مساقات با آگره و ... بوده است. روایات دیگری نیز با این مضمون وجود دارد، ولی به همین سه روایت بسنده می‌کنیم.

اشکال محقق ایروانی رحمته الله در دلالت این روایات بر مدعا

محقق ایروانی رحمته الله در دلالت این روایات بر مدعا اشکال کرده و در حاشیه‌ی مفصلی که بر کلام شیخ رحمته الله در این جا وارد کرده، فرموده است: این روایات هیچ نوع دلالتی بر جواز اخذ آنچه را که سلطان به عنوان خراج قبض کرده یا قباله‌ی آنچه بر ذمه‌ها برای سلطان - به عقیده‌ی سلطان - بوده، ندارد و حتی دلالتی بر قباله کردن اصل زمین از آنان ندارد. بلکه این روایات درصدد بیان چیز دیگری است و آن این‌که:

اهل خراج و جزیه می‌دانستند سلطان جائز و عمّالش، آنچه را که باید بگیرند، خواهند گرفت و اگر عمّال سلطان مستقیماً از آن‌ها اخذ کنند، از ستم و ظلم مضاعفی که مأموران سلطان انجام می‌دهند، در امان

نخواهند بود، لذا رضایت داشتند کسی پیش قدم شده با سلطان قرارداد ببندد تا آن مقداری که آن‌ها می‌خواهند اخذ کنند بپردازد، آن‌گاه خود مسئول جمع‌آوری خراج و جزیه شود تا بدین صورت تخفیف در ظلم به آنان شود و در قبال خدمتی که آن شخص انجام می‌دهد، مزد عملش را به او بدهند یا درصدی را نیز برای او اختصاص دهند.

جواز چنین عملی از باب مراضات و رضایت صاحبان مال بوده و اختصاص به خراج و جزیه هم ندارد، بلکه شامل هر نوع مالی که جائر ظلماً از مردم می‌گیرد - مانند گمرکات و مالیات - می‌شود.

این روایات نیز درصدد بیان این نوع مراضات برای تخفیف در ظلم است و شاهدش آن است که در صحیح‌های اسماعیل بن فضل الهاشمی این مطلب را از حضرت سؤال می‌کند «فِي الرَّجُلِ يَتَقَبَّلُ بِجَزِيَةٍ رُءُوسِ الرَّجَالِ وَ بِخَرَجِ النَّخْلِ وَ الْأَجَامِ وَ الطَّيْرِ» در حالی که نخل، آجام (نیزارها) و طیر که شرعاً خراج ندارد، پس معلوم می‌شود بحث خراج نیست، بلکه بحث ظلمی است که عمال سلطان جائر بر مردم روا می‌داشتند و مردم هم رضایت داشتند کسی پیش قدم شده با سلطان قرارداد ببندد تا تخفیف در ظلم برای آنان شود.

بنابراین این روایات هیچ دلالتی بر جواز معامله یا اخذ اموال خراجیه در غیر صورت مراضات ندارد.^۱

۱. حاشیة المكاسب (للإيرواني)، ج ۱، ص ۶۶.

لیعلم أنَّ هذه الأخبار لا دلالة لها بوجه على جواز أخذ ما قبضه السلطان بعنوان الخراج بل وكذا تقبل ما استقر له في الذم بل وكذا لا دلالة فيها على جواز تقبل الأرض منهم توضيح هذا أنه بعد مفروغية أن السلطان أخذ لا محالة عن مستعملي الأراضي الضريبة تخلو الأخبار عن الدلالة على صحة المعاملة معه فإن مساق هذه الأخبار هو السؤال عن أمور آخر لا عن جواز أصل التقبل بل جوازه فيها مفروغ عنه و لعل جوازه لأجل أن السلطان يأخذ ما يأخذه البتة و بعد ذلك كل مستعملي الأراضي يرضون لا محالة أن يتقدم واحد و يضمن للسلطان ما هو أخذ منهم لا محالة ثم هم يدفعون ما هو عليهم لهذا المتقبل فإن ذلك أمان لهم من جور الجائرين و اعتداء المأمورين و سوء تقاضيههم فهم يدفعون بطيب النفس لهذا و هذا يدفع عنهم الظلّامة و الأذى.

و على هذا جاز تقبل سائر الظلّامات من الجمارك و المكوس و سائر التعديّات عنهم ثم أخذها ممن عليهم ذلك إذا كان ذلك برضى منهم و طيب نفس و لو كان منشأ طيب نفسهم علمهم بأنهم مقهورون مأخوذون لا محالة فلو لم يدفعوا للمتقبل أخذه عمال السلطان بعنف و في صحیحة إسماعيل بن الفضل إشارة إلى ذلك حيث ذكر فيها خراج النخل و الشجر و الآجام مع عدم الخراج لهذه شرعاً. و الحاصل أن هذه الأخبار سؤالاً و جواباً غير متوجهة إلى صحة المعاملة مع السلطان و إنما صدرت لبيان أحكام آخر بعد الفراغ عن صحتها و لعلّ صحتها ناشئة ممّا قلناه من رضى مستعملي الأرض و طيب أنفسهم بأن يدفعوا أموالهم لمن يتقبل عنهم و يكف عنهم أذى العمال و المحاسبين على الخراج فحقيقة التقبل ترجع إلى دفع شيء معین للسلطان كي يرفع يده عن الأرض و لا يكلف الزّراع بشيء ثم الزّراع بطيب أنفسهم يدفعون لهذا المتقبل مقدار ما كانوا يدفعون للسلطان جزاء لما صنع و أداء لحق الإحسان حيث كف عنهم اعتداء الظالمين و جور العالمين.

ملاحظات بر کلام محقق ایروانی رحمته الله

اولاً: اگر همان‌طور که شما فرمودید ملاک جواز در این روایات، مراضات باشد، پس برای چه حضرت این قید را ذکر فرمودند که «إِذَا عَلِمْتَ أَنَّ مِنْ ذَلِكَ شَيْئاً وَاحِداً أَنَّهُ قَدْ أَدْرَكَ فَاشْتَرِهِ وَتَقَبَّلْ بِهِ» یعنی هرگاه دانستی یکی از آن چیزهایی که نام بردی ثمره داده، آن‌گاه معامله کن و اگر ثمره نداده، معامله نکن، در حالی که اگر ملاک، مراضات برای تقلیل در ظلم است، ادراک ثمره شده باشد یا نشده باشد، تأثیری در حکم ندارد.

ثانیاً: علی فرض این‌که در نخل، آجام، صید و ماهی، خراج مشروع نباشد، و این‌که راوی بر این موارد خراج اطلاق کرده، مرادش خراج اصطلاحی نبوده، بلکه خراج به معنای لغوی یعنی «ما یخرج من الشیء» مرادش بوده - کما این‌که در آیهی شریفه که می‌فرماید «أَمْ تَسْأَلُهُمْ خَرْجاً فَخَرَجُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ»^۱ خراج لغوی مراد است، یا در آیهی شریفه‌ی دیگر «فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجاً»^۲ که در بعضی قرائات «خراجاً»^۳ دارد، به معنای لغوی است و بعضی لغویون گفته‌اند «خرج» و «خراج» مانند «نول» و «نوال» واحد است؛ یعنی چیزی که از درون چیز دیگری بیرون می‌آید و در ما نحن فیه به معنای آن سودی است که از نخل، آجام، طیر و ... به دست می‌آید - به هر حال علی فرض این‌که در نخل، آجام، صید و ... خراج اصطلاحی مشروع نباشد، در جزیه‌ی رؤوس که دیگر کسی نمی‌تواند شک کند که مربوط به بیت المال است. نهایت آن است که در مورد نخل، آجام و صید، راوی به دلیل دیگری سؤال کرده و حضرت هم پاسخ داده‌اند و این ضربه به استفاده‌ی جواز قباله و تصرف در جزیه‌ی خراج که مربوط به بیت المال است

۱. سوره‌ی مؤمنون، آیه‌ی ۷۲. یا [مگر] از آنان درخواست مزد و خراجی می‌کنی، پس مزد پروردگار تو بهتر است و او بهترین روزی دهندگان است.

۲. سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۹۴: «قَالُوا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ إِنَّ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجاً عَلَيَّ أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ سَدًّا»

۳. مجمع البیان، ج ۶، ص ۷۵۹:

قرأ أهل الكوفة غير عاصم خراجا و في المؤمنین خراجا فخرجا ربك كله بالألف و الباقون «خرجا» بغير ألف في الموضعين فخرجا ربك بالألف.

✓ تفسیر جوامع الجامع، ج ۲، ص ۳۸۰:

و قرئ: «خرجا» و «خراجا» أي جعلنا نخرجه من أموالنا و نظيرهما النول و النوال.

✓ الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل، ج ۲، ص ۷۴۷:

قرئ: خرجا و خراجا، أي جعلنا نخرجه من أموالنا: و نظيرهما: النول و النوال. و قرئ: سدا، و سدا بالفتح و الضم.

نمی‌زند.

ثالثاً: در مورد نخل، آجام، طیر، سمک و امثال آن نیز می‌توان فرض کرد خراج مشروع باشد؛ به این صورت که مثلاً زمینی با نخل‌هایش مفتوحة عنوة شده و ثمره‌ی دیگری غیر از نخل ندارد. یا زمین دیگری که آن هم مفتوحة عنوة است هیچ رویش محصولی ندارد، ولی جایی است که پرندگان در آن زیاد نشسته و محل بسیار مناسبی برای صید است و محیة بودنش به همین است و حاکم اسلامی که این زمین‌ها را در اختیار دارد، می‌تواند آن را به افرادی واگذار کند و از نخل و صید آن بالنسبة خراج بگیرد که متعلق به همه‌ی مسلمانان است و در نتیجه طبق این روایت، قباله و معاقدہ در مورد آن نیز با سلطان جایز می‌باشد.

رابعاً: بنا بر مبنای آن که خراجی که خلفاء از انفال می‌گرفتند، حکم خراج اراضی مفتوح العنوة را دارد، مطلب روشن است.

تقریر متن: عبدالله امیرخانی

استخراج منابع و روایات: جواد احمدی